

ماجرای خرس و موش - ۱

مهمان برای فرس



برنده جایزه بلندخوانی ای.بی. وایت
کتاب پرفروش نیویورک تایمز
بهترین کتاب سال به انتخاب سایت آمازون

سرشناسه: بکر، بانی

Becker, Bonny

عنوان و نام پدیدآور: مهمان برای خرس / بانی بکر؛ تصویرگر کدی

مکدونالد دنتون؛ ترجمه محبوبه نجفخانی.

مشخصات نشر: تهران: آفرینگان، ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۵۸ ص.: مصور (رنگی).

فروست: ماجراهای خرس و موش؛ ۱. نشر آفرینگان؛ ۱۳۸.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۵۳-۳۱-۷

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: عنوان اصلی: A visitor for Bear, c2008.

یادداشت: کتاب حاضر تحت عنوان «مهمان آقا خرسه» با ترجمه

شراره وظیفه‌شناس توسط فاطمی در سال ۱۳۹۱ منتشر شده است.

یادداشت: گروه سنی: ب.

عنوان دیگر: مهمان آقا خرسه.

موضوع: داستان‌های حیوانات

موضوع: آداب معاشرت

شناسه افزوده: دنتون، کدی مک‌دونالد، ۱۹۴۰- م.، تصویرگر

Denton, Kady MacDonald

شناسه افزوده: نجفخانی، محبوبه، ۱۳۳۵-، مترجم

رده‌بندی دیویی: ۱۳۹۲ م ۶۱۳ ب ۵۹۰ دا

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۳۲۱۳۰۰۹

مهمان برای فرس

بانی بکر

تصویرگر: کدی مک دونالد دنتون

ترجمهٔ محبوبه نجف‌فانی



نشر آفرینگان: ۱۳۸

این کتاب ترجمه‌ای است از:

A Visitor for Bear

Bonny Becker

Illustrated by Kady MacDonald Denton

Candlewick Press, 2008



نشر آفرینگان

تهران، خیابان انقلاب، خیابان منیری جاوید، کوچه مبین،

شماره ۴، تلفن ۶۶ ۴۱ ۳۶ ۶۷

آماده‌سازی، امور فنی و توزیع:

انتشارات قفوس

* *

بانی بکر

مابراهای فرس و موش - ۱

مهمان برای فرس

تصویرگر: کدی مک دونالد دنتون

ترجمهٔ محبوبه نجف‌خانی

چاپ اول

۱۳۹۲

نسخه

چاپ قدیانی

حق چاپ محفوظ است

ISBN: 978-600-6753-31-7

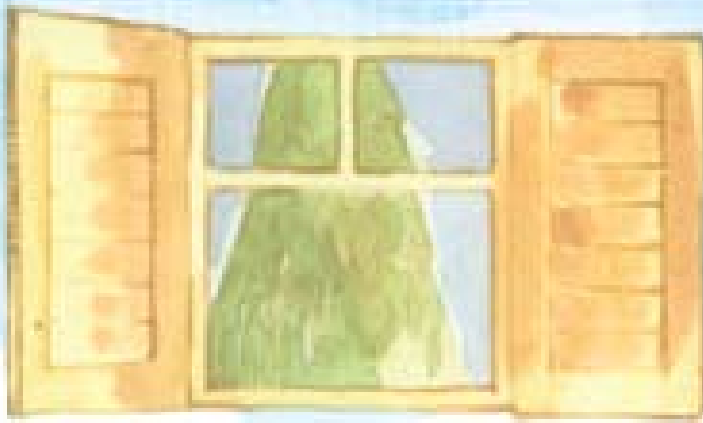
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۵۳-۳۱-۷

تومان

تا حالا کسی به خانه خرس نیامده بود.
همیشه این طور بود و خرس هم مطمئنِ مطمئن بود که
از مهمان اصلاً خوشش نمی آید.
حتی روی در خانه اش هم کاغذی چسبانده بود و رویش
نوشته بود:







یک روز صبح، خرس صدای تق تق شنید. کسی در
خانه اش را می زد.



وقتی خرس در خانه‌اش را باز کرد، دید یک موش کوچولوی
خاکستری با چشم‌های شاد و براق جلویش ایستاده.
خرس نوشته روی در را به موش نشان داد و گفت: «ببین،
نوشته ورود مهمان ممنوع. حالا برو دنبال کارت.»





خرس در را بست و برگشت توی خانه و مشغول
آماده کردن صبحانه‌اش شد.

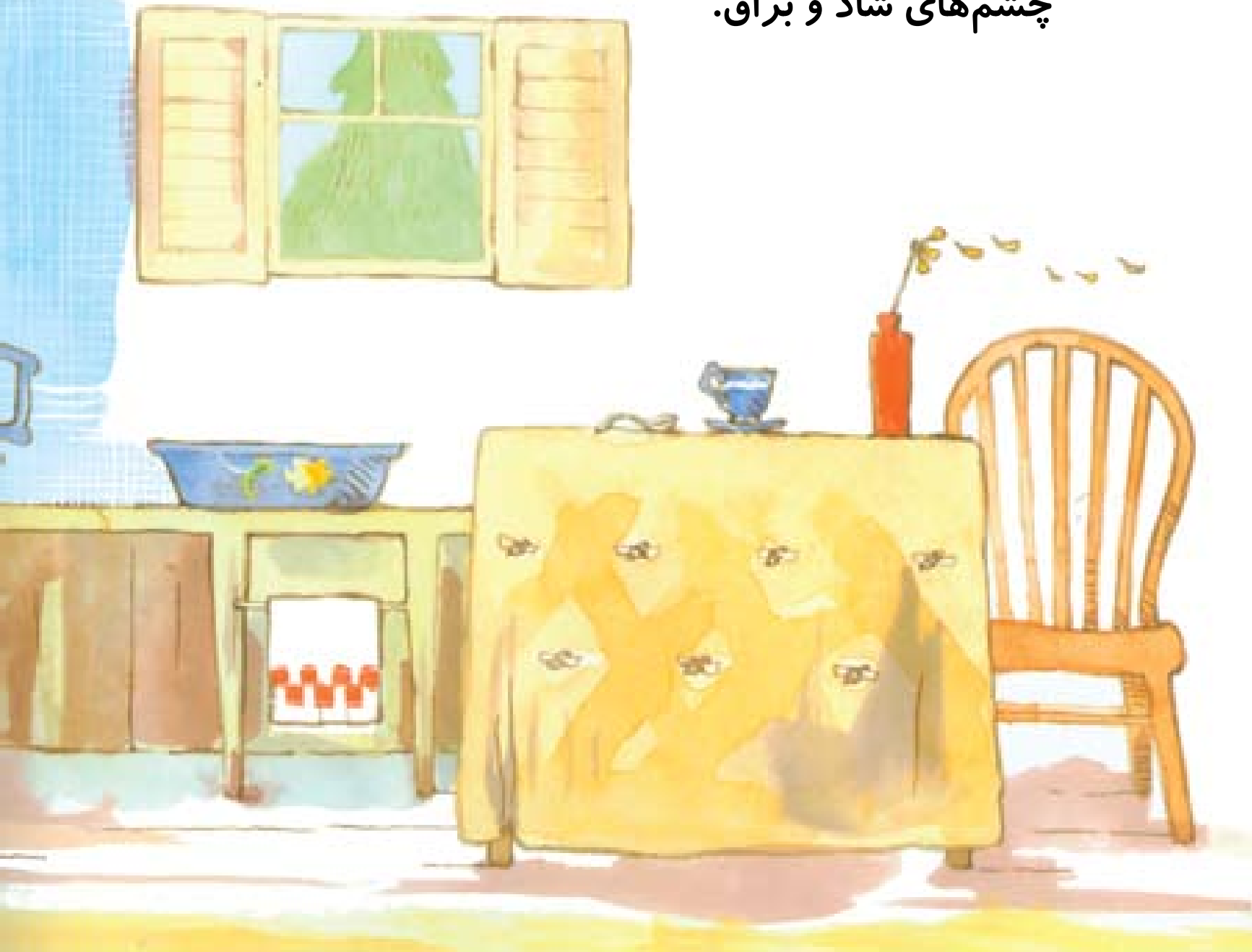
روی میز، برای خودش یک فنجان و یک
قاشق گذاشت.





اما وقتی در قفسه را باز کرد تا یک کاسه
بردارد، دید...

یک موش آنجاست! یک موش کوچولوی خاکستری با
چشم‌های شاد و براق.

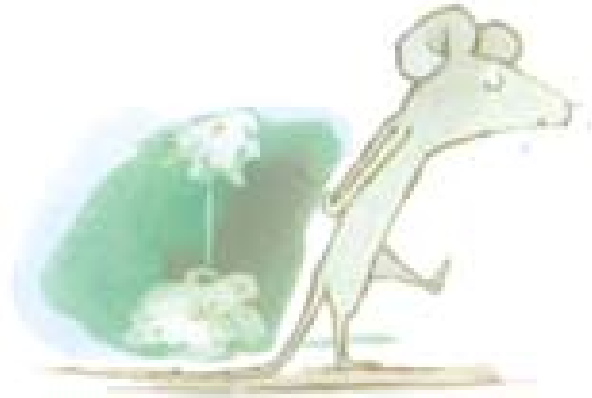




خرس فریاد زد: «مگر بهت نگفتم برو
دنبال کارت!»
موش گفت: «شاید بد نباشد با هم کمی
چایی بخوریم.»



خرس دستور داد: «بیرون!»
موش کوچولو گفت: «خیلی
بخشید. معذرت می‌خواهم.
همین الآن می‌روم.»





خرس موش کوچولو را از خانه اش بیرون
کرد و در را محکم بست.

بعد برگشت توی خانه و دوباره مشغول
آماده کردن صبحانه‌اش شد.





اما وقتی در جانانی را باز کرد تا یک تکه نان
بردارد، دید...

یک موش آن جاست! یک موش کوچولوی خاکستری
با چشم‌های شاد و براق.





خرس عصبانی شد و فریاد زد: «اصلاً باورم نمی‌شود!
برو بیرون! بزن به چاک!»
موش گفت: «خیلی دلم می‌خواهد یک تکه کوچولو
پنیر بخورم.»
خرس فقط پنجه‌اش را به طرف در گرفت.





موش گفت: «خیلی خب، باشد. دارم می روم. خدا حافظ.»
و زود از در بیرون رفت.



این بار خرس در را محکم بست و قفل کرد.




و برای محکم کاری، پنجره‌ها را هم قفل کرد.

بعد، دوباره برگشت توی خانه و مشغول آماده کردن
صبحانه‌اش شد.





اما وقتی در یخچال را باز کرد تا تخم مرغ بردارد، دید...



موش آن جاست!
(می‌دانید که، همان موش کوچولوی
خاکستری با چشم‌های شاد و براق.)
خرس با عصبانیت گفت: «شرت را کم
کن!»



موش به خودش دل و جرئت داد و پرسید: «این صدای ترق و تروق آتش شومینه است؟»
خرس که باورش نمی‌شد و از عصبانیت بدنش می‌لرزید،
فریاد زد: «باورم نمی‌شود! جانم به لبم رسیده! دیگر
تحمل ندارم!»



موش کوچولو زیر لب گفت: «خیلی ببخشید. معذرت می‌خواهم.
الآن من را می‌بینی، بعدش دیگر نمی‌بینی. دیگر رفتم.»
از قیافه‌اش معلوم بود که راستی راستی از کارش ناراحت است.
موش همان جا ایستاد و منتظر ماند تا خرس قفل در را باز کند
و دوباره از خانه بیرونش کند.



این بار خرس، قبل از این که دوباره
توی خانه برگردد و مشغول آماده
کردن صبحانه اش شود، در را محکم
محکم محکم بست و قفل کرد،



پنجره ها را بست و از پشت به آنها
تخته کوبید،

